

تا مضاعف بر عتاد و کانههارا بدور بسته بازار بپارایند تا نظم مذکور شنیده منود کردن بمقتضای بندگی
 خدیو دین پرور ندیده لابد برسم حکام با مضمی از ان گذر بگذشت و دو سال مرتبه منصوب ماند
 بسکه از لشکرش مسلمین از نیت میر سید طوق مروضه اعیان نشان شاهی با نهمین رسیده
 که دو نقطه پانینش بالا کرده از حکومت مسلمین موقوفه اند چون موقوفه بسبب آزاری که
 بصارت هوای قلوب تعلق آباد بالطبع سازد از دیده چندی در نوشتت و بادشاه بر رعایت خاطر
 مزاحم گردیده اندک تعمیر قلوب و عبارت حال تعلق آباد از دست سرانجام چون دیگر ناظم به تهنیت
 قائم گردید وی طلب حضور شده نواب زبردستخان در اواخر عمل نواب میر خان رسال
 هزار و صد و یک هجری مطابق سی و سیوم جلوسی با تته رسیده در همان ایام گذشت پس نواب
 ابوالفضلخان بگورگرت ثانی در سال مسطور آمده دو سال و چند ماه گذرانید با انتقال و عمرش نواب
 حفظ الله خان خلیف سعد الله خان وزیر شاهجهان بادشاه بسال هزار و صد و سه هجری مطابق سی و پنجم
 جلوسی بگورگرت تته در سوستان رسیده امیری مخیر و صبا توفیق بوده در عرس چیمیز بزرگسراشیلان
 می کشید طول و آخر خود افا و در دست گرفته دستهای شست و قتی که بادشاه زاده محمد عزیز
 بگرفت میان دین محمد سرانی رسیده وی از برای بل بستن بدیاری سوستان مامور بود چون با شرت
 از شیخ عبدالغنی تفتی کار و نحوه میسر نشد خود بنفس تفتیس اهتمام کرد بسبب خوردن حرارت آفتاب
 کلعتی بمزاجش رسیده بان کسل در سوستان بسال اثنی عشر و مائه و الف و فوات یا تته میر غلام علی
 آزاد بگرمی تاریخش این آیه قرآنی درید بیضا فلهم جنات المادی نزلا با کالوا لعلولون قلوه حاکم
 نشین تته که اکنون باقی بنا کرده است سبب اتمامی این را با بادشاهی بنا میگردد سوانگ کار عرض
 نموده که درهای بشهر سپاه بود و برای حویلی خود جلوسی سازد لهند آخرش مجرا نیافته شد آنچه شد تته
 عمارت کلی ایام مرزا محمد باقی ترخان بجال مانده با دو نور کمال و بلاغت شروع در نهایت لطافت می گفت
 سعید خان المشهور بجانانزاد خان سعید خان چنگیز خان در سال هزار و صد و سی و سه هجری مطابق چهل
 و پنجم جلوسی بنظامت تته در سوستان معزز گردیده خود در سوستان نشست و ارشد خان پسر تته در شاه
 آنگاه نواب میر امین الدین خان حسین ولد سید ابوالکلام مشهور و تخلص بن میر ابوالفتح النخاطب
 با سیرخان که مذکور شده بسال هزار و صد و چهار و ده هجری مطابق چهل و هشتم جلوسی با یالت تته سوز شد

امیری و الامتداری بود اغلب اوقات بطالوکت و صحت با علما پرداخته رشحات الفنون شتند بطرف فکر
چهارده علم و معلومت الافاق از مولفانش شایع بود از وی نواب یوسفخان تری بسال هزار
و صد و پانزده هجری مطابق چهل و هفتم جلوسی بصاحب صوبگی تته رسیده پس از یک سال عز و انکی
نواب احمد یار خان اصل قوم برلاس که اجدادش ساکن قصبه خوشابکن اعمال لاسور و
پدرش الی یار خان کتوت لاسور و لسان و قریب چهل سال فوجداری غزنین داشته چنانچه در مجله
ثانی مذکور با مجله سومی الی بسال هزار و صد و شانزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم جلوسی بنظامت
تته رسیده سه سال حکومت کرد و منسوب بود که عالمگیر بادشاه در هزار و صد و هیزدهم بیست و ششم
ذی قعد و در گذشت و بهادرشاه خلف مغلش و روزه محرم هزار و صد و نوزده جلوس نموده بل
عالیجان محامدی در واره شدتی ظهور کرد از آثار اوست پس نواب سعید خان بهادربن حسین
مذکور عرف عطر خان بسال هزار و صد و نوزده بعرفان بهادرشاه در تته آمده بعد یک سال و پند ماه
عز و ل گردید و نواب مهین خان رسال هزار و صد و بیست و یک بنظامت رسید پس نواب
شاکر خان در سال هزار و صد و بیست و سیم ایالت تته یافته در همین سال نواب مهین خان
کرت ثانی رسید چون در پنجمین بهادرشاه در رابع و عشرين و امانت و امانت در گذشته پسرش سزالدین
جهاندار شاه شد نواب حواجه محمد خلیل خان در سال ننگو بنظامت رسید چون در عرصه ماه بهمان سال
بعد برانداختن جهاندار شاه فرستید با عانت سادات باره صاحب سرگردید نواب عطر خان و
سعید خان نگرین بیگلر بوقت رسید چون جوان ناخبره کار بود و در کارش محمد یعقوب کشمیری عنقریب
انقش برسم نورد و با میر لطف علی خان که مذکور گردید و نوبتش بجدال طولانی کشیده از آنجا که کار
میر مومی الیه در حضور قومی افتاده بود با وجود که در کمال و جلالت موردی بعد در بند سال کال جنگ
سویچال و تده بر موفوره در صفت جنگ بعد طفر ناگهانی مقتول گردیده میر لطفعلیخان میر محمد
شفیع نام از بنا بر عنوان آرا نگاه کرده ارباب عرفان میر محمد یوسف مهدی رضوی البکری که مذکور
شود بعد سلب ملک اندست عطر خان مذکور کوس استقلال زده یک سال بدر بند پرداخت و چون
خونیش در حضور تمام کرده ویرا بصفت جنگ مقتول گردانیده حاکم براسه گردید ایام حکومتش از ابتدا
بیست و پنجم بعد هزار و صد و بیست و بعد قتل محمد عطر خان بسال هزار و صد و بیست و هفت هجری

شاعت علیخان خطاب یافته تا سال دیگر حکومت را ندویش ازان و بعد ازان بخدمت عثمانی
 بوده و با عزاز و آبروی کلی ز رسته درته و ابروی جلالت و سکی کسی کم برآمد از حکام کسی بود
 بدوت را تا نب اوی بسیار مرد باستعداد بود و سلیقه نظم و نثر غایت جریسته داشته همت تخلص
 میگرفت سدا انجام بسال هزار و صد و چهل و چهار درین کمال در گذشته او غلبنی التجات تا کنش
 طبع زاد محمد حسن شاعر است که بصحبتش تربیت یافته بود و سپران رشیدش میر غضنفر علی و میر
 ذوالفقار علی بجان بزرگی اقصی غایه متصف میر غضنفر علی بسال هزار و صد و هشتاد و سه
 در گذشته میر ذوالفقار علی یادگار آبا است حق تعالی در فریه خاندن کور برکتی داده که از ایشان
 دو کور از نیا بر دلوا اسم متجاوز بر پنجاه می باشند ایزد تعالی و خاندان اهل بیت اطهار همچنان بفرزند
 نواب اعظم خان ولد صالح خان بن فدایان از سادات خانی نیره برادر کوچکانش خان جهان
 بهادر که مشهور بپیر بابا است در سال هزار و صد و بیست و هشت هجری مطابق سال پنجم و خیزی
 بعد عزل میر لطف علی خان بنطامت تیره معین گردید و چند خواجه محمد ظیل خان نیاستش آمد
 تیره شده آنگاه خود رسید و چهار سال کما بیش بکومت گذرانند قضا را و رودش بر اهل دیار
 سمرقند از آن شده بنجل غلا و واقعه شهادت شیخ حق شناس شریعت اساس گوهر
 یکتائی بجز حقیقت شناسای و قانع رموز طریقت مرشد مرشدان خدا آگاه شاه غایت انور
 صوفی است گویند آن خدا آگاه در قریه جنوک المروت بمیرانپور کنار فازیاه واقعه پرگنه توره
 با جماعه صوفیه عند اپرست بیاد حق مستولی بوده بنا بر ناموافق سادات بلری که فقرای بلری
 خاندان شان بجانته فریغ مجد و این سلسله از آنها بریده باینها می پیوستند و شامت زیندان
 مثل نوز محمد پیلو و محل حب که در زمین ایشان فقرایک و ریشه دو انده بودند ناظم مذکور در حضور علی
 کرده حسب الحکم کمک بنام شد ایخان عباسی و سائر اشام طلبیده با حشری بر من از شمار
 ایلغار نموده بعد محاصره چهار راه کامل و خوردن شجون فقر که در آن نخست کار بر و نیان سلطنت
 نزدیک سیده بود و آخر بلغزش بانی فقیری که اسم ذاتی بلند نمود و دیگران موافقتش کردند
 و بیگانه اند آشتابان شناخته شده اگر حلف تیغ گردیدند چون هنوز کار در و نیان برین
 ارتسج بود بدو رخنه زده بممالک گرفته در بنهم صفر هزار و صد و سی کرد آنچه خواست و پتیه

بدر خنده زده بممالک گرفته در بنهم صفر هزار و صد و سی کرد آنچه خواست و پتیه

مراجعت نموده و دعوی مزج لشکر بنا بر خدو جرتا جبران انگیزه مخدوم حمت الله طالب علم که محقق
و معتقد علیه وقت بود بر ما لغت زده چون باز نیامد از شهر بیرون افتاد تا باشد متنبه شود -
از آنجا که دیده حق شناسی ناظم مکفوت بوض بود آن جامع علوم ظاهری و باطنی مسلسل
و منقول از شورا شهر باز بدون آورده چندی بچس داشت و موجب گران خاطر ای اکثر اهل الله
و عوام خلق حسد اگر دیده با بجه چون در احدی و ثلثین و مائة و الف بعد از اول ستاره خلافت فرخ
در رفیع الیهات بن رفیع الشان و رفیع الدوله شاه جهان منطاب نیز اعظم جهان بنان محمد شاه باو شاه غای
سلطنت فروغ جاوید بخشیده بعد عزل ناظم مذکور نواب جهانگیر خان نطف محمد منعم خان النیاط
سجاستخان وزیر اعظم شاه عالم بهادری بادشاه در سال هزار و صد و سی و دو و پوری مطابق دویم جلوه
منسوب گردید امیر رفیع القدر کم آزار غزای پروردگار با سلوک آشنا بوده همواره بصحبت اهل فقر
و کمال نشستی و باشوا خوب و خورده و در وادی شور پای استادی می پوشید و کاظم تخلص
می نهاد حسب مشیت ایزدی در خمس و ثلثین و مائة و الف همیجا در گذشته نغشش بر اهل لاهور
بروند پس پس صغیرش سلطان محمود خان جانشین مانده چون کار پردازان اکثر مالیات
تحت خود می بردند یکم نواب مستوفی رضی محمد خان را فرستاده تا کار پیشش را وارسد نامه
در سال سی و هشتم آمده یکسال ماند و درون قلواریک جانیفت تا آنکه در سال دیگر نواب سیف الله خان
تنگامست معین شده و عبید السیخ خان برادر شاه عبید الغفور را که کندی توتم سال و سه
نیامتش واردتته گردیده و سلطان محمود خان معزول شده پس رفت راضی محمد خان چندگاه دیگر
هم بتوقع ایالت ماکت مانده زیر بار گردید و بعد آمدن نواب سیف الله خان شکستبال
بروشد گویند نواب معز الیه ویرا تکلیف نوزکری سیکرد و اما بهر کار خود ندید و مراجعت نمود
از رفیقانش مرزا عبدالغفار و آقا محمد کریم و مرزا محمد حسین و آقا محمد صادق که هر یک نامدار
بودی همین جا مانده بعد نشو کلی بیوت مهود در گذشتند نواب سیف الله خان اصل بیابول
سرکار نواب ابراهیم خان ولد علی مردانخان است در راه ذی حجه سال هزار و صد و سی و هفت و هشت
رسیده امیری عالیقدر و الادری بود و نوز و نطقی تته در ایامش بسیار یافت در هر امیش
عمدهای بزرگ بزرگ بود و بازرگان و خورده بزرگان کردی مذمب تشیع را خیلی رواج داد

و در او امر و نواهی مساعی جمیله بکار برده جمله سکرات راستور و سنی کرده بود گویند لایقیدی
 بکنورش زفته گفت نواب معشوقه ما را چرا از ما بریدید که بدون وسه ما بیاطاق تیر اراده از بنگ
 داشت در جواب فرمود معشوقه شما در بدر برزخه کرده بود دستورش کردم با بکله والی خوش او را
 پاکیزه روش مثلش کم نشان و مند قضا را در سال هزار و صد و چهل و سه هجری بمعرض فتوح و گزیده شده
 در جلوه گاه امامین بیان مکتلی مدنیش کرد مدح دستهای با امامین آل عبا است و تا کنونش بر قبر
 منقوش پسرش صادق و علیخان یکم چند بعد و پیشتر ماند آنگاه نواب ولیعهد لیلخان امیری با شان شایان
 و را در آخر سال چهل و سه بعد هزار و صد و چهل و سه بنقاست تته رسیده دو سال بحال انسانیت و نیست
 گذرانده در خلال حال صوبه تته انعام امیرخان شده و بنا بر اجاره افتاده نواب همست در خان
 ولد ولیعهد لیلخان مذکور بر رعایت اینکه مباد و دیگری زفته پدرش را بجا کشید متقاطع معین با امیرخان
 بسته در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری به تته رسیده هر چند از فرار طاگیر تا اجاره تفاوت کلی همست
 قان این طالع یا هر یک سال کم و بیش خوب بسر برده تا آنکه بعد موقوفی مکه نواب صادق و علیخان
 ولد نواب سیف الله خان مذکور در سال هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق نوزدهم جلوس با جاره
 از طرف امیرخان وارد شده سال اول بهزار چهل و سه برده در سال دوم تا وان کشید چون در آن
 وکیل نواب حسد ایارخان المودت بیان نور محمد کلوره عباسی در حضور کار با صل کرده بود و در آن
 بهمانه تا وان اجاره ملک تسلیم شیخ غلام محمد ولد شیخ عزیز الله وکیل شد ایارخان سلطان بود
 و انان قرار ریاست حکام هندیه از تته مرتفع گردیده و در وان عباسیه مسطور با ایالت بهکرو
 سوستان و تته فروغ جاوید یافته چون دولت این طبقه قرین سوکت ارغون و فرزند نتر از حکومت
 سه و ترخانین است و کز شان و طبقه علی میگرد و و بنا بر مزید فائده و او ای حقوق تکف کر از اصل
 سه میان بزرگان این سلسله مجلا گذارش میکند طبقه ایالت خاندان کلوره عباسیه
 معلوم ابل خبرت با و که سب قرار داد ارباب خبر از گروه نامین نسب اینطالقه علیه بحضرت
 عباس عم رسول منتهی است و میان او و نامان نام که شش واسطه نثره آن شجره است و در حدود
 کج و مکران و روی شایع معتقد علیه طائفه کثیره زبسته اولادش هم غفیر نام او و نام نلف مخالف
 مانده پس از پنج و بست از میان او و نامان مذکور بهل اسم بزرگ بر کاهره بلیه فرود آورده از قوم

گو جریضا آورد پس از وی سبلی نام پسرش بجایست پدرو را آنز سر و سر و سر شده قلوب بر پس و مقاب
موتی بنامش هنوز یا و کار پسر و پدیده اسم بموجب اتفاق برادران با توایج کثیر و ارد موضع
کنها تبه میان قوم او در پیچیده مغز و در طلال همه زمیندار تعلقه دیال کانگوه بجای کشید از و
محمد نام پسر زائیده که جد صاحبان صکدر ولایت است آنگاه بتایید بر قاتت هفت سال
که ذکر شان در طبقه گماشتگان سلاطین غزنویه مذکور شد بر طمان بلازمت صاحب زمین رسید
رئیس جمله شده از هر که ام دختری گرفته و لقب بجام گردیده بر مرصدا اقبال تصاعد نمود و بدلت
عالی رسید از و از و زن پسر آورده از هر که ام اولادی موفوره بهر سید منجا از چو کنیا نام
نواسه را ناچند ولد همیشه مذکور و او و نام پسر و وجود یافته و او و پوتره از اولاد و ایند و از لاشار
نام قوم لاشاری ساکن بهراج طرف رده کاجه با جمله جام چند زمانه بچیده سیلی تعلقه بهر اولاد
پرگنه لوهری اقامت کرده و آنز و کنها تبه بر کنار ساگره در گذشته آنجا در فونشد میر جا کر بلوچ
و آری دادانی قوم چینه ولدی همه باش بودند بعد از زمان دراز با انقلاب روزگار از اولادش
کسی صبا اسم در رسم بنیگاسته گریخت آرم شاه ولد میان کچن بن صاحب بن میان خان
بن ظاهرن میان ران بن میان شاه محمد عرف شاهیم بن میان ابراهیم بن میان محمد بن جام چینه
بر و واسطه کیس شیخ الیاس لنگر اجه و دیگر شیخ ابوبکر جوی مندار شاه منظر ام تحقیق و مل
موقت سردی میر سید محمد المورف میران محمد مهدی جو پوری که در مجله ثانی مذکور است روشن
منوده و بعد سیر سره در موضع پشری تعلقه جانند که رحل اقامت افگند کبر ابر به از موضع و بیح
توایج کوچیده در سلک مریدانش سنسک گردید چون در الوقت نواب خانگانان نزد میان
آدم شاه با ستم او دعا آنده و التماس ندی کرد حسب درخواست کبر ابره مذکور زمینداری میان
جانند که از انتقال قوم چاندیه بوسه گرفته داد بالال عیسن مشایخ وقت از اولاد شیخ الشیوخ
شیخ بهاد الدین ملتان و در تلبها طاقات محققان کرده بر و رایام بیک کثرت مریدین شد و در فو شیخ
زمین کوشیدند بیثبات زمینداران بدست حاکم ملتان بشهادت رسید سید حسب الوصیت
آقا شاه محمد کو تو ال حاکم ملتان که در ایام حیس آن خدا آگاه مرزوق فیض عالی شده بود
نقشش بیکر آورده بالاسنه کوه بجاک سپرده از آنجا بسکن آن شهید رسید ابراهیم و داود و لوی

گرمی ویرا که صغیر بودند و مو توابع دوران فطرت آواره داشتند جمع کرده جانشین شد اصل شاه محمد از قوم بلوچ که شهری ساکن زمین چتر بار نزدیک دره سیوی است سرانجام خون و گذشت میان ابیاس بن داؤد بن آدم شاه و ارشد صدر ولایت گردیده و افزونی جمعیت میردان کوشید و بعضی مدت بهو در گذشت بدینش موضع دُبری باین موضع شهری و لاؤ گانه است پس برادرش شاه علی عرف شابل محمد سکی صدر ولایت شده فقیرانش از سابق برافزودند و توسیع گشت و کار افتادند ناله لاؤ گانه کننده آنهاست او بر روی ناله زمین از قوم سانگی و ابرو کشیده و در اولاد و برادران قسمت کرده خود در موضع بینانی مسکن گردید سران ابرو مثل جام صدیق و جلاخان بجزاوشی حقوق میرد یازمیداران ساخته بعد فراوان مجاریات بدست حاکم بیکر ویرا گشتند بدینش در موضع مرند به مضائق چاند که در پرگه بکهار بست پس میان نصیر محمد ولد میان ابیاس مذکور در سال هزار و شصت و هشت جانشین آباشد و در رسد بر سائر اسلاف برافزود و جمعیت محمود روزگار گردیده بو میان سر گاوش آمدن مغالان بیکر ابرو داشتند لاچار سوی ریگستان شد باندک ایام نابرفقدن اسباب محنت و کار که لازم قوت بشر نیست مراجعت نموده در حد و دپنواران اقامت فرموده سیر سپنوار سرگروه سپنواران بجا که بیکر و خوردن لشکر گران که در آنجا مرزاخان پنی حاکم سیوی بود آورده بعد اندک نزد خوزه مرزاخان مصالحو طلبیده همراه عم خود محبت خان بخصور عالیگیر فرستاد مدتی ویرا آنجا بکس گذشت و اینجا بقیه این و امانده بکرات مجاریات رفته تا آنکه بعد زمانی طویل خود بخود از حبس نجات یافته با وطن رسیده دیگر در دولت و شدش خدا تعالی تنی کلی بخشیده تفرقه عاید جانش نشد و زمین سپنواران آنجا که یکطرفش لصبق روه و یکطرفش آب برد شهری مسعی بعماری بنیست اقامت نمود و موضع شهری بهوجه فقیر و کچه بنیایت شاه فقیر داده فقر اگر سابق حصو و مجزوریت داشتند اکنون اهلی و کوچ آورده متمدنات توسیع ملک زمین شدند با حاکم بیکر سیر یعقوب خان نام باری جنگ کرده ظفر یافتند و چنین بکرات کاوش حکام رودای فاما پیشرفت اینها بوده پرگنه لا کهاوٹ از دست مغالان بوستان با جاره در تصرف آوردند و کن موره بسی فزید بکارت بصرف آمد و پرگنه مسعی داخل تصرف شان شد فیر و زویرا در آنمزه شهری اساس نمود نو شهره نام پس فیره جات سرایان و بسیار زمین منصوب گشته سرانجام

برسم ایام بعد کمالی سی و پنج یا شش سال متوجه جهان جاودانی گردیده بتلی سرخ موضع کبهاری در نزد
 گویند در زمان قدیم دو برادر صالح در آن نزد یکب کد پوری اوقات حیات گذرانندی یکی مجرب و دیگری
 صاحب عیال و اطفال بود و بوقتی در مزدوعات شان بکنتی موفوره معانه زفته چون غله بر میداشتند
 برادر مجرب نظر بر اینکه برادرش صاحب خرج کثیره است از انبار خود غله بانبار برادر ریختی و متاهل
 بر عایت آنکه برادرش هنوز از دنیا ناستخ زبیده غله خود داخل انبارش نمودی سرود از حال دیگر آگاهی
 نداشتند هر قدر غله را می بردند طفیل خلوص نیت همچنان باقی می بود تا آنکه از نقل غله عاجز آمدند
 و تتمه را همچنان بجا ماندند بقدرت الهی تلی سرخ از دستگون شده تا هنوز باقیست یا بکل بعد
 میان نصیر محمد پسرش میان دین محمد و ارث صدر ولایت گردیده چون اسباب جاهش بزمیدی کشید
 برسم مجرب و زمینداران و حکام بکاو ششش برخاستند میر سنوار که شهرش فخر و ضبط سرانین افتاده
 در حضور استغاثه برود حکمی بنام مرزاخان پنی فرستاده تا بکرات کرد و کرده پیش نبرد پس مکافات با
 امیر شیخ جهان از حضور آمده بدلات میر سنوار بر فقیران ایغا را آورد و فیروز و ویرا از ویره قلی
 استقبالش کرده در موضع کهرله شیخون پریشان کلی داده و عنقریب لشکر کبهاری آمده یا رسابقان
 گردیده مجددا ریخت امیر زکوره گفته اثر درسام فقیران شد و الیا رخا حاکم بهکر فرار گزیده کرت
 تا ان جمعیت قنبرخان بروی ناگهان بر سر ایان ریخت و کاری ساخت پس از بخش سرانین پیر شاه
 مصالحو کرده پس رفت بعد اندک ایام پهنواران باز سحرک شدند بر اثران فوج سرای مر کبه
 از کهرام و بسی زمین تصرف کشید آنکار پهنواران خبر آمده لازمست نمودند آگاه باقنانان پنی
 حاکم سیوی و شکار پورگادش باقی مانده یکچند زود دوز با این رفت تا آنکه شاهزاده محمد معزالدین بر اثر
 خبر قتل شیخ جهان و شکست آریا خان از لاهور متوجه شدند میان دین محمد باستماع آن خبر
 میر محمد نادر که پنی را با قاسم که کل بهکر فرستاده تا ملازمست شاهزاده کرده از خود راضی نمود
 چون شاهزاده مراجعت فرمود بسکه تفرقه عاندر و زگار سرانین بوده مقصوده برادر بزرگ پاشا
 را بنا بر جهالت نهوری آمد که شاهزاده بی معانه سلطوت شان مادی پس زفته باید یکی دست
 و باز نمود و ناگهان بی اطلاع صاحب بانوجی قوی شوار شده ماتیل را با قری تاخت و بر
 او چه کشت و خون آورد چون قضا کار خود کرد شاهزاده باستماع آن خبر چون بگری که بچوش آمد

بطیش تمام عثمان عزیمت بر یافته میان دین محمد قضای رسیده را دیده گوشه گزید و افواج شاهای
 کوستان نشسته کباری و موضعانش را پاک تاخت بعد شش ماه اقامت در سوستان آخر میان دین محمد
 بمصالحه ملازمت کرده چون وی آمد فوجی قوی جهت آوردن و اماندانش نامزدی یافته سرود کاج
 بر زمین کهور میان یار محمد جنگ فوج شاهای کوس مقابلهت نواخته جنگ ستمانه فیما بین رود او و طرفین
 بر مای خون روان گردید از انظرن راجه جنگ بهتی و سو جمل او سپوری و از نظرن تاجه فقیر و جاده فقیر
 و تاجه فقیر او تهوال هر یک با شکر انبوه بکار آمدند و شکست بر مغلبه افتاده من بعد شاهزاده میان
 دین محمد را با خود برده مراجعت نمود و در ملتان از حیالش بگذرانید میان یار محمد نقلات شده تخت
 بر دستان بیدل بر آمدند و بعد جنگ شدید محمد راجان بخیر از انظرن بکار آمده بود و بیره مال دو فرزند
 یعنی میلن نور محمد و محمد خان صلح کرده و در پیش خود جادو اندکان ذلک من احکمی عشر و مائه و الف
 بجزی پس دو سال میان یار محمد متفرقه در قلات بسر برده و سران سرای اکثر گوشه گرفتند و اکثر ولایت
 شانرا افغانه بنجا و رخانی ولد مرزا خان تصرف کشیدند بعد معنی آن دو سال رسیدیم بعد از
 صد بجزی میان یار محمد ولد میان نصیر محمد بآمن راجه فقیر و جمعیت سران میان از مردان دست بیعت
 گرفته الناس خان بروسی را بلک برداشته متوجه زمین موروثی شد اول از زیدی گذشته
 بعد طی مراحل بر کنار کولاب منجر بر مکان ساوزه و نیک تعلقه موضع شهری رسیده هر کرا کوچی همراه
 بود مانده از آنجا گذشته تخت ساتانی را از نصیر بنوار استاده بوضع کابه مسکری نمود پس میر محمد
 برادر او سران سدرای پیشتر ز ستاده تا مار کپور و گاهی بشید تصرف کشید و ظلم فحشور را استخلص
 نمود بعد این فتح میان یار محمد خود هم ملحق سران شده ایلناس بر روی بجانند ادا اقبال گفت شمارا
 خدا ورس است حاجت من نیست و پس رفت سران میان متفرق از هر طرف جمعی شدند و کچیرا کشود
 در سکار پور که دار الحکومه پهپنواران بود و ثانی الحال موسوم به اسم خدا باد کرد و اقامت گزید و افواج
 با طرف روانه نمود کباری دکه یار بدست شکر استخلص شد و لاو گانه از دست ملک انجش براد بنجا و رخان
 تصرف شد بنجا و رخان بوقوع عجز بخدمت شاهزاده محمد عزالدین در ملتان عرض داشت نموده که برادر
 دین محمد با چنین شورش کرده وقت خیر گریست هر چند وی شاهزاده را بکام خود خواند ولی
 مقتضای من حاضر بر الاضیه وقع فیه کارش بعکس افتاده فضا را چون شاهزاده را است روبراه ملکش

آورد بکوت پاهل ملک عرض نمود که ازین راه نباید آمد شاهزاده این اختلاف سوختجات و میرا خالی
 از خلل ندید عثمان عزیمت بر ایچت یافت و آن اجل گرفته در صد محالفت شد و بعد که وفز کلی بقتل رسید
 درین ضمن دکلای این طرف نقش مذویت و بندگی خود و خاطر خواه انداختند بعد کشتن بختا و رخا ن شاهزاده
 بهر که آمده چندی اقامت فرموده دره سیوی از انتقال بختا و رخا ن بغازی خان و دعای حواله رفت
 از شوق خاطر خواه نشده بلکه از بخشش برادر بختا و رخا ن منتقل گردید پس با سلامخان و قائم خان بنیان
 رسیده بچکدام عهده بران گردیده حواله دکلای میان یار محمد زفته تا بموکل سپارند و امر شد که بر
 آن سر فرازی میان یار محمد ضمن استلام حضور در یابد مطابق طلب میان یار محمد بدربله رسیده بود
 که خواجه حسین خان سو مرام کثیره بوضعش رسیده عزیمت دره حواله کرد از ان ابتدا الشلاک زندگان
 شاهی شد و خطاب خدا یار خان زینت عنوان کارانی گردیده شاهزاده خانپور را بپیر امین الدین خان
 و شکار پور بسوز خان و مبارک خان و سوتخان و اود و پوترا و سوستان بعلام محمد سکهان داده از بکر
 بملتان شتافت بعد چندی بمهم شاه محمد سیر غازی خان بدیره رسیده و بعد محاربات کلی کارش کینه تنگ
 افتاد میر شهباد دالپر بلوچ از نظرت زفته کسب تدبیر کار شاه محمد با انجام رسانیده این خدمت علاوه بندی
 سابقه شده باضافه منصب و تخصیص عطایای مجده بنواخت میر شهباد از زمین پت باران در جاگیر
 عنایت شده بعد ازین وقایع صاحبزادمانی که در قلات بودند بکفایت وارد خدا باوشدند بر دره
 سیوی اول صاحبزاده میر محمد آنگاه محمد صادق و خان معتر مانده یکبار رحیم خان پراتک و دولتخان پنی
 غلو کردند و سزا یافتند پس از زمان داود پوترا بمحاربات کلی کس حال دیده ملازمت دوام گزیدند
 اینهمه معصیات در نه سال گذشته نه سال دیگر صرف عشرت و آسایش ماند و سوان جنگ جهوتک
 حرکتی رفعا ده بحق الخدمت کو یک بچند قریه از شما و ان و چاچکان مثل قریه لکری و دنداد حجام
 و دورنگ و رجب و پسر و پاچایه و تهو روده سایدنو بعض زمین و بهر که بعض ارض جهول در جاگیرش
 آمد و بعد رفتن نواب شاکر خان پرگنه و پاه با جاره در دست آمد آخر تا بعد کامران هژده سال
 روز و شنبه بیستم شنبه پانزدهم ذیقعه سال هزار و صد و سی و یک روان شارع عام آنچه
 بعد میان نور محمد الملک سید ایا رخا ن ملک پرنیضه و شیده صاحبزاده داد خان سه سال
 بغنائت و مجاوله پانزده آخر بعد اخوت در آمد و از قرار سال چهارم ریاست مطابق هزار و صد

و بیچ کرده داد و پوتره بمنازعت برخواستند و با ملا جنید ابره که در پرگه جنوی تعلقه بهکر عامل بعض
 مواضعات ز خریدیه بود و کادیدند و چون زمین شکار پور و خانپور مع مواضعات جاگیر عبدالوہاب خان
 و اینہا در مداخلت کرد و جواب خان مزارا لید رسید اوند تہا یہ خدمتکار را بجنور فرستادہ
 سپرد و جاگیر نام خود طلبیدہ متوجہ تاویب شان گردید و بعد محاربات در قلعہ شکار پور شانرا محاصرہ
 کردہ با طاعت خشید و الحاصل ملک چہار بخش کردہ دو حصہ صاحب جاگیر و یک حصہ بداد و پوترہ
 و حصہ خود قرار دادہ یہ غمال گرفتہ مراجعت نمود و قوم مذکور بکرات شکست عہد کردہ از ملک زمین
 آوارہ شدند و رفتہ رفتہ در سزاروسی صدونہ ہجری خد ایاخان در شکار پور نشستہ لشکر باستیصال
 داد و پوترہ روانہ نمود لشکر در قلعہ و ملی شانرا تہر کردہ آخر منت سادات امانی شدہ خیال مناد پادشہ
 از دل ہستہ اند اکنون زمین ہناران کہ در آن فترت بدست داد و پوترہ آمدہ بود کلی ستر و مالکان
 شدہ آن قوم آوارہ بار بنی دور دراز افتاد و پرگنجات لٹان مشمل چلی ملک امام الدین جوہ و وزیر خان
 لکھویہ و تانین و بہا و پور ملک ٹنس سہ و زمین نزدیک مشور انعامان و ٹن بابا فرید و صیر رفتہ
 مقام گزیدند سر انجام بعد دو سال از کردہ نام التچا بوزکری آوردہ بعلوہنای شایان در زمین تعلقہ
 بہکر کہ نوبت سرایان آمدہ بود بدیرہ و جاگیر جا یافتند و بچین شیخ حمید و شیخ عثمان رونکہ زمینداران
 مشہور نواحی لٹان بعنوان لایان مع کوچ آمدہ ملازمت کردند و سال ہزار و صد و چہل و دو مراد
 کلیری عرف کچہ ستینہ سیوی شہ و قیصر کسی زمیندار کجاوہ و میر و کووری قوم رند سردار محال شورن
 و اولاد کھرام لاشاہی رئیس محال سنی و میر و بلیدی صاحب محال ٹچی و ہیان ایری و بہا پامچہ
 زمینداران محال بھاگٹاری و کالانغان و غیرہ قوم باز دنی مالک و ماور و زمینداران بلوچ کہستان
 و بہارخان امرانی محال ارکنٹانی کہ ہر یک سردار ہزاران لشکر بودند ناچیز ساختہ بانقا و کشید با عبد اللہ
 خاں صاحب قلات بروہی کہ خود را شہباز کوہستان خواندی نوبت کین نواخت تا آنکہ در سال چہل و
 سہ بعد سزار و صد ہجری خود سوار شدہ قلعہ کرتہ را از مبارکخان بچنگ و محاصرہ بستد و لشکر پیش دویدہ
 اسماعیل خان بروہی را شکست و کاکر بروہی را کشتہ نطق کشت بعد ایوا قوہ میر عبد اللہ خان اوند
 نسبت دو حصہ بجا جزا و مصالحہ کردہ مقدار او رسال سزار و صد و چہل و چہار و چوبی از ہریان
 عہد شکنی کردہ در زمین کاجہ برابر وزلہ ابا و تاخت آوردند بان انتقام خود مشوہ شدہ بلا و کاتہ

اقامت نموده سران نامدار را بکنگ میر عبداللہ خان فرستاد و در مکان چندیری که میر عبداللہ خان
سبقت کرده آمده بود اتفاقاً فریقین دست داده بعد جنگ رستمانه بجار آمد و دیگر کرد و وزیر و میان
کلی شکسته گردید و در سال چهل و پنجم صاحبزاده محمد مراد یانجان مع سران عمده بکبیار و وزیر کار رفته
و دختر مراد علی عمزاده میر عبداللہ خان باز دواج کشید و در سال چهل و هشتم صاحبزاده خدا داد خان
بجویشی جماعه مذکور شاد کام شده بعد ازین موجبات آمدن نادر شاه باو شاه رود او و کلا
بآنست آمد و رفت کرد و در سال هزار و صد و چهل و نه بجزیری ملک بیکر بدست آمد و بوستان
از ان پیش در دست آمده بود و در سال پنجاه تته چنانچه مذکور شد ہم بدست آمده شیخ غلام محمد
بنیابت سوز گردیده و آنسال نادر شاه قندهار را کشوده رفتن بند از شدت لبت انبا ضبط
مد و بلاد کانه رفته صاحبزاده محمد مراد یانجان ابلده تته روانه فرمود وی او آخر ذیقعد سال هزار
و صد و پنجاه و یک به تته رسیده رانانی اجمال صاحب و نادر اجه و جام لکر ال با و در جدال زدند و ارناد بشو
بر پاشیرین آوردند برتری خشکی جنگها متعدد و زود خورد کثیره روداده جهازات بکهاک رسیده
تا لقمه پور مردو کنار تا ختنه و آخر بگشته بعد از آنکه انیظرت التواب بر کنار حیده شد و سرداوند
شکت خورده پس رفتند و فوج سرایان تعاتب کرده هر دو را قهر اهراب بندگی کشید پس تفرقه
نادر روداده در ابتدای شوال سنه پنجاه و دو محمد مراد یانجان از تته رفته سپدر رسید خدا یانجان
بعمر کوٹ شده کوچ دین را به تلهار روانه کرد و شبی که نزد ایش اراده بر آمدن حوزو هم داشت
صبح ناگاه چون بلای ناگهانی حوزو بادشاه بر دین عمر کوٹ رسیده از آنجا که کار از دست رفته بود
لاچار شد ایاخان بعنوان عاصیان دست بسته حاضر گردید بادشاه ویرا بخود برداشته در لاکانه
و یک کرد و رو پی گرفته لکر را باز بست و سیوی که با فاعنه و شکار پور بردا و دپوتره حواله رفت
بب افرائی خطاب شایقی خان داده صاحبزاده محمد مراد یانجان و غلام شایخان بر غمال گرفته
یا زو هم محرم سال هزار و صد و پنجاه و سه از لاکانه مراجعت فرمود در او آخر ذی قعد روز
که بادشاه بر عمر کوٹ رسیده فوج مغلیه در تمام شندوار و شده بودند بخواصا خان بیات و
شاهویر دینجان کرٹ شیخ شکر اللہ دستی خان جو به را از موضع اکہیم گرونی تته گرفته و افضل شہر
شدند حسب الامر شاهی با خود بردند آنگاه اعیان بلده حسب زمان معہ آقا محمد کریم صفائی

بقدموس گیهان حسدیو رسیده فاضل سموات شده برشته پس آقا محمد کریم وکیل رعایا شد و سلطان
سامیته از جانب شاه قلیخان نظامت ته رسیده در سال پنجاه و چهارم نوم شوره را که در حضرت نادریه
خود را کم کرده بودند قریب زمین کند که جای قلبی است و موضع عنانی و کزواریس و کبیر تعلقه چاکر کاله بسر کرد
هوند و لکه شوره کرد و زیاده در رفته استیصال نمود و پس از آن فریب ارباب تماچی و طوغاچی و تها و پو
کابه و آسوسومره اربابان پرگنه و کله تعلقه چاچگان کردن باوای ایات نمیدادند رفته تا بود ساخت
در سال هزار و صد و پنجاه و پنج مظفر علیخان بیات بلیگر یکی برای آوردن جهازات شاهی که در صورت
بند تبار می شدند از کراچی بند رسیده نواب شاه قلیخان بملاقاتش ورته شد و دو نیم ماه ورته فرجعت
فرمود و در سال پنجاه و ششم طهاسب قلیخان سردار جلالت بتادیب داد و پو تره متوجه شده شاه قلیخان
بمصلحت وقت گوشه گزیده لهذا مجدد و تفرقه عاند حال شد چون سلطان سامیته ناظم لیده و شیخ
شکر الله طلب شاه قلیخان ته را خالی مانده بودند و مظفر علیخان بدیدن سردار شافته بود و چند روز
حراست ته رضا بیگ وکیل شاهی برفاقت و اهل بیگ تمه عهده بندیه و انا و اراج و ارباب ساجن اینه
کرده پس از آنکه شاه قلیخان در پوره بدیدن سردار رسید و عطر خان پسر سم را بر عمال داده مر حوت
نمود سلطان سامیته و شیخ شکر الله از ته آمدند در سال پنجاه و ششم جام هوتی مرزبان گلراله را به شیخ شکر
نا بود و نموده جام مهر جایش نصب کرد و نگاه در سال پنجاه و ششم خود شاه قلیخان متوجه قلعہ کابنجی شده
قهر اقرها یکشود و در پنجاه و نه تادیب کفره چینی که بعد فتح قلعہ کابنجی در مواضعات بدین و غیره آمده ام
جرات زده بودند بست بهار شاه فقیر و غیره لشکر بمثل آمد اکنون سلطان فقیر نیکامی در گذشته در
شکلی بجای معروف آسوده و پیشش سو فقیر قائم مقاش شد در سال هزار و صد و شصت شفقار شاه
روداده درین سال اعوانی رانان و اراج چند صد نفر چکی کوی بتاخت سواد لیده ته رسیدند سو
فقیر و شیخ شکر الله مع بولخان جا که به استقبال شان برابر مرزا پیر شیخ عالمی مقام کردند چون بر قور
مونی عبور شکر شد در اذان آن سوی ادب روزیم وقت مقابل هزاران از صدان شکست خفتند
خوردند بر اثر آن بدایت راناصا جنزاده محمد خدا داد خان مؤشکر گران به ته رسیده سوبان مقصور
از نظامت بهور گردیده بلاد فقیر مانج منصوب مانده متوجه قلعہ رانا گردیده را خود در یاسه شده
قلعه را با تمام چند غلام بگذاشت آن خود و با جنود نامحدود و بجنگ مبارزت کردند سر انجام چون قلعہ

قلب بود بدست او بر خط مزور کشوده شد پس بعد ضبط قلم صاحبزاده مراجعت فرموده بعد چندی شیخ
 شکرالله انارابت بخار جوکیه بکار آمدند مصالحت از یاد فرود آورده کشت زغال شست و یک
 احمد شاه باوشاه درانی با صاحبزاده در کابل و کابلستان تشویق نمودند و کرده والی سنا اعیان میان نور محمد را
 بکتاب شاه نواز نانی بفرستادند در سال شصت و دویم صاحبزاده غلام شاهنجان و منظر خان از ایران آمدند
 کردند در سال شصت و سه گنج محمد از اسان نائب نظامت تهر شده در همین سال خبر رسید مراد با بجان
 و فوت شیخ غلام محمد که همایش بود رسیده شیخ شکرالله مامور و مانگی از راه حبه آوردن صاحبزاده
 گردید در سال شصت و چهارم چهارم جهازات روانه شد سقا و جهازات شیخ شکرالله سحرکات رسیده بعد از
 صاحبزاده محمد مراد با بجان بدیدار پسر مستقیم گردید دفتر دیوان بهوشل داده بخنده باد نشانه خود شاهنواز
 خان آره شهر نو آباد موسوم محمد آباد افتادست گردید صاحبزاده محمد خداداد خان که بعد قبول سفر مراد عامل
 دستار و رسیدی شده بود بآمان بآرد و سلب و ایتهدی بدیباغ شده سو بند وستان زنت و چون محمد
 مراد با بجان بکار نگداری خوب بدیدار دفتر دیوان از دست بر شده در سال شصت و شش و سابعدا
 اندک خلعتان بکسار آمدند سر و اج چنانچان واقع و منقریب مرفوع گردید و راجه تمام سال با زخیر
 در و در و باوشاه از نیکو بوست هند که شد و در چهارم محرم سال مزار و شصت و هفت بخت خیر خود
 باوشاه از محمد آباد سوی تها حرکت شده از اشنای راه که در کل و کل برای گذارش رفت اطاعت و عطف
 عنان لشکر شاهی سمت اردوی خدیو گویهان روانه گردید بریل سکه وارد و در شصت و هشت روز بنا بر پیش
 مزاج شاهی بار نیافت تا آنکه زمین نوسهره مضرب خیام خدیو گویهان گردید و نقش کام بر لوح مور و ضد کل
 مزبور شست قضا داد این ضمن والی ولایت بعارضه خنای کیهات کوریه محاذی مسل میر و در دوم شهر
 صفر سنه الیه طلب شاه شهبان و اصل جهان جاووان گردیده صاحبزاده محمد مراد با بجان را که ضمن راه کوفت آنکه
 سب و چون سابق بر عمل رود از خدمت پدر تکلف گزیده بود بتاریخ شانزدهم شهر کور سار اما
 بلا اتفاق طلبیه بر صدر ایالت جلوس دادند بشنیدن اینخبر باوشاه از حرقی که سالوت زده بوده بعباس
 در عیان اغراض فرموده اسماعیل خان پنی تا محمد آباد رسیده چند سیر بمحول بسر گردگی سید شاه محمد نام
 پنهان فرستاد و فوجی دویده ده تهار و ده کور و جوقی ریگزار زنده بر اثر آردان اسماعیل خان پنی
 تا محمد آباد رسیده چند سیر بمحول بسر گردگی سید شاه محمد نام پنهان فرستاد و فوجی دویده ده تهار و ده کور

قریب ریگزار بر اثر آردمان اسماعیل خان صالح خان نام مروی از طرف گل محمد خان ستونی با خدایاتی
 وارفته گردیده پیش از آن محمد بیگ شاملو بطلب اعیان رسیده آقا محمد صالح را نائب نظامت تته کرده
 با اعیان تته روانه اردو شده بود آنگاه آقا محمد صالح را بیدخل کردند و چون محمد بیگ اعیان را از
 راه بمرحبت رخصت داده وارد اردو گردیده در تعیین نائب مالیات معاتب شده رقم امانت مالیات
 بنام قاضی محمد محفوظ رسیده با زطلب اعیان آمد هنوز در اخذ قبول مالیات خلف ارشد قاضی با صالح خان
 تکرار میکرد که در مضمین دلیل در باجنت مکان تسلیم خانامه سران سرتی و محمد عطر خان بسبب بر غنای
 و قبول اضافی بر پیشش ممولی سند ایالت بطلب سربلند خانی بنام محمد مراد با بجان حاصل کرده موکل را
 آگاه نمود اعیان تته از عرض راه بان خبر متوجه عمر کوٹ بدین والی نوشند و محمد مراد با بجان متوجه
 ملک گردیده نیابت نظامت بلده بنام شیخ ظفر اندر مقرر فرمود و سند تجدید از آسیب مصداق محکم
 ان الملوک اذا دخلوا قریه انسدوا و ارسید محمد مراد و ملقب نواب سربلند خان نواب سربلند خان
 چون در سواد عمر کوٹ رسید دیوان کردل بنیاد و خلعت سرور از بی شرف ملازمت دریافت از آنجا
 کار پردازان پیش آمده زمین محاذی نصر پور را جهت تخیم عز و جلال آراسته بودند چون ورود
 در آنروز واقع گردید و راندک ایام شهباز گزیده موسوم بمبراد آباد موسس گردید در پایان آنسال
 متوجه مهم جام گدال شده بتدابیر صائب و محاربات مناسبه کرد و فزکلی و پراشکته از کوریه مدبره نشاند
 و زمین خورد او چته و لنجاری و میران و کبچہ بقبض آورده کبچہ را از ماوگاه مقرر فرمود و هر یک جارا
 بقلعجات مستین محکم داد بعد از آن دو سال دیگر بر فاه ملک رانده در سال چهارم تبدیل او ضایع
 که تجدید زوال ملک بود اختیار نمود سران سرای و عموم رعایا را بیا زرد و چون از دست تسلط چا پار
 شاهی تنگ آمده بود خیال آن بسته که ملک اپاک فته گوشه گیر کرد و در آن پیش خزینہ روانه بندر مسقط
 می نمود در پایان سال با راده جلا از ملک بسکه جام گدال شد بدلیش بود و خواست ویرا از میان
 بر وارد و ملکش بخش خاشاک بدست آورد برین بنام شکر تا تعیین از لیج جام کرده سران سرا که با جام
 درین مصالح هم مصحف بود در این رانده پسندیدند و چون هر یک بکار خود در مانده بود اتفاق کرده
 دست بیعت به جدرگان عالی میان غلام شاهان دست داده شب سیزدهم ذی حجه هزار و صد و
 هفتاد و کار خود توی ساخته صبحگاه بر حوالیش تاخته مع سران اسیر کردند صبحی روز سیزدهم ذی حجه

هزار و صد هفتاد و هجری برکشند کامرانی تکیه زده مجروحان دست بیدار حاکم مغضوب را بمراسم مراسم
 بیمار زمره عنقریب بعد شش ماه عاشرای سال نو چون آب دریا آتش بر نخوس را محیطا شد کوجبیده بار
 محمد آبا و پدرش که موسوم باله با و بسته نشست همه امر اسیر بفرمانش نهادند مگر احمد یار خان برادر
 حقیقی محمد مراد یاسنجان در خدا باد سر مرز و نیاورده و مقصود و نقتیکه سپهر شاه پدر را درین کار
 غلطی کار گفته منتظر اراده دیگر نشست و آخر بعد تسلیم ظاهر داری آمده ملازمت کرده در انمضمین سخن
 عزل مراد یاسنجان عطرخان که بر عمال حضور بود استغاثه کرده ملک بنام خود شد و اینجا احمد یار خان برایش
 تهدید لشکر دید سر این بر خود کرده او م شده گفتند چون عطرخان از طرف شاه ایالت یافته است تا را
 از اطاعت و کمال بندگی عالی صلاح و ملت را بیت و پنجم صفر سنه الهیه با جمیع لشکرت رگستان آمد
 بعد چند منزل مقصوده رسیدن حشود عطرخان محمد مراد را استخلص کرده با اکثر سران سرانی روانه
 انگوشد و بندگان عالی با خاصه سیل و راجه لیکوی و چند سر فدائی متوجه پشته شده اند محمد عطرخان چون ملک
 خالی یافت و احمد یار خان تدارک کارش دیده بود آمده در نو شهر مسکن گزید و اوایل ربیع الثانی محمد
 مراد رسیده توقع او و سران بیان آن بود که این کار را عطرخان هر آینه جهت برادر کرده است از اینجا
 که حکومت سخت عرض الودع عطرخان آمدن برادر شنیده بی ملاقات امر کرد تا بخدا بادش نشاندند چند
 ازین او از نظر مبادا و اما چون مقرر کرده شاه بوده چار لاچار با وی در ساختن محصلان شاهی
 در امانت و بی بجدی سعی کردند و خود بنا بر ظلمت عالی و شدت تقاضای مالیات بر ملک حیفی صحب آورده
 آه که مله یاران و دست و عای متحدیدگان بر آسمان شد و انمضمین بندگان عالی بعد مدت جهود مهم
 کامیابی ملک شده از حد و ادب و پور سوک و پها و لپور مراجعت فرموده سه ماه آنجا تدارک دیده قره العین
 دولت صاحبزاده محی سراج از خان راسع کوچ و بن اینجا مانده در نصف رمضان متوجه بند گریه بند محمد
 عطرخان با استقبال شان رفته بتایخ سلج رمضان بر ناله امر کس بیرون لوهری جنگ گاه معزز نمودند بندگان
 عالی بتایید اقبال با وجود کمی لشکر بعد اندک زود خورد و تیر و تفنگ از آب گذشته بکوته میران منظره
 شدند عطرخان و احمد یار خان و مقصوده بجز میت فاش جان نیا کامی بردند و او وی آراسته مفت
 قدم نیزوزی گزید آرزو زود فرود آیش که عیب سعید بود سران سرای را از حجاب نقار بر آورده
 ملزم رکاب نصرت کرده از لوهری بسوستان رسیده تیمار داری و اماندانی محمد مراد یاسنجان مغفور که

در آن چندگاه رحلت نموده بواقعی کرده او آخیزاه شوال هزار و صد و هفتاد و یک بار باد مذکور
 تشریف فرمود صاحبزاده مو در مانده ما عنقریب بیدار و الا استعد کرده بود اندک ایام از آنجا
 بمجد آباد نقل شده تتمه سال بگذشت در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و دو باز اسباب ایام تفرقه
 که پیشتر می محک حال صاحب اقبالان است مبدی شده بدین موجب که محمد عطر خان و احمد یار خان بعد از مدت
 مذکور رفته بقلات افتادند و محمد نصیر خان با خلاص بندگان عالی شان از نزد خود مانده تا آنکه مجموع الویشاهی
 بنا بر عیاشش بر آورد آورده اینها بعد از شاهی و اصل را بدو گردیده بواسطه مسائل سرایات ملک
 یافتند احمد یار خان بخصو را نزد عطر خان بکنک عظامی خان نام امیری متوجه شدند گردیده بندگان عالی
 بصلتی وقت در ماه ربیع الثانی شش ماهه بپایه بریده شده و در کج رسیدند و بند را در کارا کو چانیده که در
 موسوم بشاکر فرموده ار فادگاه کردند و در محاذات شاکر بندری لقب بشاه بندر بسته اریاد و قلعه
 مضبوط ساخته کوچ دین مو بازوی در ایقان نزد خلف نامدار محمد شهباز خان مانده بمقابلهت بر او رسیدند
 شدند چون از انظر محمد عطر خان بدست افغانه حزابی کنان مقصود و را مقدمه الحشش کرده متوجه
 مقابلهت بود و عرض چند روز با استقبالش در زمین چاچکان رسیدند اول سخن از قتال رفته آخر در غایت
 پیشرفت آنحال ندیده نوبت بمصالحه زدند و ملک به بخش قرار یافته از شاکر تا حد و دلفر پور رسوا
 تته پنجش بندگان عالی رسیده و تتمه تمامی بندر برادران شنباز برین بندگان عالی بشاکر تشریف آوردند
 و عطر خان بنو شهر اقامت نموده تا رمضان برین بپایه بگذشت از آنجا که ریاست بالاستقلال نصیب
 بندگان بود و تقاضا میان برادران لغات واقع شده و عالی بادشاه چنان شد که کار ملک از دست
 عطر خان بر آمدنی نیست بنا بر علیه احمد یار خان پسر ایرغمال داده سند ایالت بنام خود بسته متوجه شدند
 گردید بندگان عالی ازین آگاه گردیده در رمضان هزار و هفتاد و دو بهم کاسیابی با اصل متوجه شهر شدند
 عطر خان بعبان حرکت بندگان عالی از اینسو و احمد یار خان از انظر یکبار و او قدرت باخته از شهر
 لغزش خورد بندگان میان غلام شهابخان ایچرا رور عید رمضان انظر نصیب شنیده
 متوجه پیشتر گردیدند احمد یار خان نیز از انظر مانده ملک تمام نصیب ایلیای دولت ابد القصال گردید
 پیش ازین در ایام محمد عطر خان کمال تمامه انواع اذیت عائد شده بود و بنجل تا خن موله طهتی را قوم چکی
 که روز روشن بخاطر جمع خانهای آن محل شکسته باطنیان تا خنند و پسینستنی والی از دست نهادند

حیفی رفته که با فوق بران متصور نباشد با بخت تباریح و دویم شهر شوال کسندالیه نوشته محمد عطرخان رسید که
از ملک رفته شهادت داد و برادر م بندگانی بیشتر شده و اندامان زناقت بر او بدست آورد تا لا دکانه شتافته
کامیاب جمیع آمال گردیدند سران کوسه که در شمال ایام قدرت خیزد با دناخت فاحش برده بود و کعبه
علف تیغ خون آشام کرده لشکر بمواضعات شان جهت تادیب نامزد شده پس مراجعت بپوشان
اتفاق افتاد لشکر منصور قلمه جوید و ملک تلی سالک قلب جماعه کعبه سده اتاخته با اسر و قتل معاودت بفرست
کرد و در وقت خبر رسید که محمد عطرخان و مقصوده باغان سران و او و پوتره بخصوص بجاد و خان باز
کوس کین لواخته آماده حرب و لشکر کشی شدند بی تعلق جیش مظفر را آن طرف بفرست حرکت داده تا
اپاره شده بسا سزای و خود بجاد و خان را در صف جنگ کشته مخالفان را شکست فاحش داده مظفر را
فرمودند چون اکنون از مخالفان و تسخیر ملک کللی خاطر جمع دید بتاریخ بیست و پنجم محرم الحرام هزار و صد
و هفتاد و دو سه در بلده نو آباد الو سوم بشاهپور لشکر فرزند زنی در اربافته صاحبزاده رابع توابع
از شاگرد خود خواند محمد قائم گوگلتاش یعنی دایه پیش از آن تکفیل جهات تته نائب نظامت آنجا
شده بود وی آمنوطن غبار از دست تعظم و بیداد کارکنان حاکم موقوف و ستم بجد افافته نجات داده
درین سال جام و لیس صاحب کلر الی را که در ایام بودن بندگان عالی و رشا کبر و بعد عزیمت تسخیر اوطاق
خلاف آیین اخلاص عمل آورده و صدیق و پس دیگر امر از جایجا کرده بتاریخ بیستم ماه غر مظفر سال هزار و صد و
هفتاد و چهار از قلوبا پوشیده کجج آدره افکنده پیش سر دوستی که از ابتدای ورود بدیده حاضر
رکاب بود ملتزم بندگانی ماند در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و پنج هجری از حضور کشد یو گنیهان
خطاب شاهپور و یخان لیس فزازی یک بخیریل و نواز شهرهای دیگر رسیده همدین سال باز بتاریخ
دا و پوتره بخریک الویه اعلان تا خانپور صورت یافته بشفاعت سادات اوچ از عصیان موتی الهم
اغراض عمل آورده مراجعت شد و در سال هزار و صد و هفتاد و شش نهم بیج الشانی تادیب کفره
کجج حرکت و در ارض راه قلوب سدری مفتوح فرمود بر کوه الوند شکوه چاره و ششش هزار مرد
کفره تیغ گردیدند پس بفرست قدم را بیشتر گذاشته تا دوازده گروهی بیج ایلغار زدند و قصبات
و قری بسیار تباخت و اطاعت رسید و قلوب بتا بندر و لکھیت بندر مسخر شدند سر انجام بکعبه جزای
کجج و زدن بر درصالح معاودت مظفر فرموده دویم حبسینه ایله وارد شاهپور گردیدند در سال هزار

و صد و هشتاد و هشت مکر عزیمت کج اتفاق افتاده در عرض راه قهرا قهر اقله مورد مفتوح نموده
 به پنج گرهی بهج دیره ژوندرا کج و سابل را در میان آورده بکرت صلح عطف عنان فرمودند بعد
 مراجعت از کج بسبب کثرت خاک و باد از شاهپور قدیم نقل و بشاهپور جدید شد و از حسنو شایان خطاب
 مصمم الدوله باضافه خطاب سابق رسیده اکنون محمد عطرخان چون رفیقانش مثل مقصوده فقیر و گدشته
 باز نام و فاسر کفصور پیوسته بود آمده ملزم رکاب میزدی و سرخران اقامت عطیات گردیده بفضل
 ایزدی روز بروز تو سبب ملک افزونی اقبال لازم بندگان عالی است سال هزار و صد و هشتاد و یک
 از حضور خدیو گویان ایالت و پرجات حواله رفته در اوایل ماه سیح الشان سال مذکور به بندوبست آن
 حدود متوجه شد و در عرض سه ماه هکی آن زمین را از خس و فاشاک پاک نموده پیر عمال از سران آنزمین کج رفته
 هفت و هم حسب بفتح و فیروزی مراجعت و بشاهپور ورود فرمودند قضا را شکر ستعینه آنجا را با بقیه
 بوسیان خصوص نصرت نام سه نامدار آنجا سال کامل بنوبت جدال پیش آمد و در این ضمن سردار چهارم
 از حضور پادشاه آن ملک بنام خود شده ناظران این طرف بیدخل مراجعت کردند باز ببول الله و اعانت
 اقبال در سال هشتاد و سه دیره غازیخان از قبض سر احواله اتهام بندگان عالی شد و بنا بر بندوبست تازمه
 خود متوجه آن طرف گردیده بکصول کام و نخل مرام سعادت فرمودند و ضمیر دیره غازیخان حرمت سلطان عا
 حاکم آنجا نامزد و الا حضور بندگان عالی گردید چون از ان پیش درزی نوده سال هشتاد و دو به زمین
 نیز بکوت که کوچی حصین است بکویز دار الملک شده بود و بنا قلمو حیدر آباد حصین در ششده اسامی یافته موصوم
 بحیدر آباد گردید و در برابرش شهرک بالاس که کوه کجسانت شهرک بناه مقرر عا با ساختند در
 ماه ذی حجه بعد مراجعت از دیره نقل بان قلم شده است چون تا حصین کتیر میمنتد حالات صدق آرائی
 سحانه عنان قلم را بدعالی دولت با عظمت معطوف ساخته شده اد تعالی شانه این خاندان کرام را
 و اما بعد و اقبال نامور عرصه امانی و امانی داراد بالغبی و آل الامجاد بکدر نکورات سابق الترتام اسامی
 و احوال حکام بلده تته رفته و بعد گل محمد خان خراسانی ناظمی سوانی محمد قائم کوکلتاش از جنس سلیمان رسید
 بذا صاحب ملک پس کرده اکنون بیکت دین محمدی در محرم سال هزار و صد و هشتاد و چهار حبیب فقیر پنج
 شنب نظامت تته شده ایزد تعالی این محروم سلیمان را بکثرت ابلت اهل اسلام شکر سازد و ببنده
 کمال کرده محقق نماید که چون از تحریک حالات طبقات ملوک و حکام و شد و تته فراغت دست داد

پادشاه کلوه
 بوده غلام شاه نجف
 در محله شاه نجف
 کتیر

بنام شاه

بنابر التزام ذکر بعضی بلاد و قری محوشیح بزرگانش بالزم انجا که این قلیل البضاعتنا دیده اگر
 اکنه بظهور الغیب تنبیذ از کتب بحت و استخراج از السنه محض هر کس این سلسله شده با آنکه در وسع مقدور بصحت
 مرویات قصوری نکرده مقتضای صدور سهو و نسیان که لازم بشریت است اگر بر زیادتی تحقیقات عزیزینی
 موفق شود التماس اصلاح است همانا داخل ذکر خیر تواند شد و الله تعالی اعلم بحقائق الامور خسی و غنی
 پوشیده نماید که چون بلده ملتان مدین جناب شیخ الشیوخ بهاء الدین ملتان است و تمام سن از تحت دست
 ارادت آن در و نیز دوازده ساله چنانچه ذکر رفت اغلب اهل سند را جواب بجا که آنجا متعلق بوده و آنکه
 ذکر بر اسد ملتان در هفت اقلیم بدین نرسید که ذکر شی از اول شی اصوب و اوضح بود ابتدای ازین خط
 متبرکه میکند تا حاوی حالات سائرند شود ملتان طولش قزله عرضش العاصم داخل بلاد اقلیم سوئم و الک
 بلاد اردن شهر قدیمت کسی بر ابتدای بتایش وقوف نیافته قدم بنان این مسکن اهل مدی ساهمه کس قابل
 پیش از ورود محمد بن قاسم ثقفی ملوک با استقلال در و معتقد داشتند و بر ایان سند متعلق بوده و بیست و شش سلام
 یکپندنگذشته بدست ملاصده افتاد از ملاصده سلطان محمود غازی متخلص فرموده بعد انقضای طبقه
 غزنویان باز تصرف قزاق مطور آمده از ایشان بدست سلطان معز الدین محمد سوم رسید و تا سن سبع و اربعین
 و ثمانمائه و قرض سلاطین دهمی بوده و چون در سن مذکور در هندوستان طوائف ملوک و داد و اسط
 صدقات هر منقول از حاکم عالی مانند جمهور زینیداران آن زمین که مرید سلسله علییه شیخ بهاء الدین زکریا ملتان
 بود و شیخ یوسف قریشی را که توفیت خانقاه شیخ علییه الرحمة با متعلق بود سلطنته برداشتند و بر بنا بر او چه
 بعضی اکنه خطبه بنامش خوانده اند وی با نظام و بام ملکاری بواجبی کوشیده راه سپهر سردار جماعه لکھان
 که مقبره پیری و آنگذود در دست داشت و اباعن جدید متوسل مریدی آن سلسله بود دختر خود را بشیخ داده
 در صد و بر انداختنش شد تا آنکه بخدمت پیر خود و شهید ساخته و ارث ملک گردید و خود را سلطان قطب الدین
 لقب داده سندی پیش از آن اوقتش روزگار مانده با بجا مدت سلطنت شیخ دو سال قطب الدین شانزده
 سال پس سلطان حسین بن قطب الدین لاکناه سی و چهار سال پس سلطان محمود بن فیروز خان لاکناه بیست و هفت
 سال و چند ماه آنگاه سلطان حسین بن سلطان محمود بجا کومت نشسته بعد چند سال مرزا شاه حسن ارغون
 چنانچه مذکور شده ملتان را صافی ننوده بکفرت باریاد شاه پیشکش کرد آنحضرت بکامران مرزا ولد خود داده
 از ان قرار با متعلق دهمی شده دار الحکومت ولایت آن سلسله تا اندا اغلب جاگیر شاهزاده و معتز ایالت

اسرا نامدار بوده تا نادشاه پادشاه از لاهور این نظر قیام العیض خود آورده و از و تا اکنون تحت فرمان احمد شاه
 درانی است و در سلوته الافاق نوشته که در عهد عالمگیر کحوالی ملتان در زمین قوم نهاران چاهی عمیق حفر
 میکردند و در حوض چاه بصرتی قدری گل خون آلود نظر سید ارمان رسید تا آنحضرت کرد طفل وضع از گل آب
 بر آمد آن کودک را بدایه پند تا بشیر بزرگ شد چون بحد تکلم رسید و تیز سید اگر و بکل طبع و در آن مجید گو باو
 آنگاه سعادت زیارت حرمین شریفین مشرف گردیده بزرگان این بلده از حد مصر تبرکاً بکنند آسانی اکتفا فرست
 حضرت المودین السمانعت ولد محمد بن عبدالقادر بن محمد بن علی تخت از سادات آنجناب در آنروز شریفین
 فرمودند و سکونت گزیدند گویند که از ایشان پنجاه پسر خلف ماند و در هند و کران و فغان نقل
 کردند بخواهد الحمید و راو و حکومت نموده الشیخ الکبیر بابا و الحی والدین شیخ بجا و الدین زکریا بن شیخ
 ابو محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ عبدالقادر بن شیخ شهاب الدین بن شیخ زکریا بن شیخ نور الدین بن شیخ سراج الدین
 بن شیخ وجد الدین بن شیخ مسعود بن شیخ منی الدین بن القاسم بن الجعفر بن ابی بکر و در علوم ظاهر و باطن کامل
 بوده از گل مریدان و اهل خلفای شیخ شهاب الدین سید در بیت بر خست شیخ در ملتان آمده توطن گردید
 و شیخ الاسلامی آنجا زیست فرمود اهل سند اغلب از سرداران آن درند و اول کسی که از مشایخ سلسله ایشاد و در
 جنبانیده اوست حواری عاد آتش و بوارق که آتش کاشمش نصف النهار اظهر روزگار و سن سی صد
 شصت و در گذشته و در حصار قدیم ملتان بیاسود از گل مریدانش شیخ مخیر الدین عراقی و امیر حسینی صاحب
 خطاب کنیز الرموز و زواد السافزین و زینبۃ الارواح است شیخ صدر الدین محمود زین الدین شید جانشین شیخ مذکور
 بعد وفات پدرش درده سال تکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشته ایشانرا همچو پدر و الا قدر که اوقات بی شمار
 روزگار است شیخ عین الدین فرزند حمید و خلیفه شیخ صدر الدین مسطور است مدت پنجاه و دو سال سجاده
 پدر و سید بزرگوار نشسته طالبانرا براه مقصد میرسانید پس ولد ارشدش شیخ اسماعیل شهبید قائم مقام
 گردید و عمر با استفاده طلبه علوم و سلوک رانده بوشیخ الاسلامی موروثی امتیاز برافراشته آنگاه شیخ صدر الدین
 ثانی ولد شیخ اسماعیل شهبید بقرا را بایست و اجداد قائم مقام و سجاده نشین و مستولی مراقب بزرگ
 ابا و شیخ الاسلام ملتان زینبۃ بعد شیخ رکن الدین ثانی ولد شیخ صدر الدین ثانی همچو ابا صاحب مقامات
 علیا بسجاده نشینی شیخ الاسلامی اوقات ببرکات بانقضاء رسانید پس شیخ اسماعیل ثانی ولد شیخ رکن الدین
 باوصاف اجداد مختص زینبۃ آنگاه شیخ یوسف ولد شیخ اسماعیل ثانی بقرا را ابا شیخ الاسلام ملتان

بوده پس چنانچه مذکور در سنیج و اربعین و ثمانین مخصوص سلطنت شده بعد و سال شهید کردید بعد
 شیخ شهر اندر قائم مقام اجداد گردیده پس پیش شیخ بهاد الدین قائم مقام گردیده و فتنش مردن
 از حد و حد اکثر مشایخ و عامی سنی مختص مریدی خود کرده از اولادش بسا بزرگوار سیر و سیاه و رشده
 ارشاد سائر سنی پر و اخته بکشت از لی مطابق عنوانی لاتدری نفس نامی ارض تموت در سائر قرا و ملاک کنند
 آسوده اند تقریب اکثر ربی دلاکت مختص مذکور کرد و انشاء الله جزو ایشان خاطر این محرران بود که ذکر صاحب
 سبک اوگان این سلسله علیه که در طبره موصوفه الی حال فتنه ممکن دارند منتظم زبان خویش کردند تا ما آن از
 بسبب عدم دریافت در عقده تعویق مانده اگر حیات یاری کند امید از کرم عمیم کرد کار آنکه آن تمنانیز بر آید
 در ضمن اگر صاحب تو خفی موفق این سعادت شود از مولف مجازیل هر آنکه در شرف آئینی که غ ذکر حق
 چون ذکر اهل الله نیست. با و خارشوبات انباز و الله ولی التوفیق فضلی از اکابر علمای عصر بوده در حد
 ناصر الدین قباچه میرد گاهی با شمع فنون کمال بوادی شعریه فرمودی محمد و حسام الدین اهل
 روزگار و تحمل آند یارست در پاس آداب شیخ نهایت اهتمام در زین عیب القادر در حدیقه اولیا
 نوشته که شیخ وراثتای راه و سفر از هر بقعه که میگردد شت از برون استغفار و وضع اهل آن میفرموده
 اگر کلیه شرح آراسته می یافت داخل میگردد و الا برون برون میگردد شت او قاش اگر در عبادت و استغفار
 طلبا مصروف بوده مرقدش در قریه که با همش نامی حسام پور است واقع سعید و شمشلی ملازم شانه زاده
 مراد بخش بن عالمگیر شاه بود در شاعری لوای مهارت می افزاشته بحکم مقوله من لایدرک الکلی باین
 جزوی حالات که مشتی از خرد او باشد اکتفا رفته اگر عزیز بی سبزه ایمنت را شاید او چه خطه نامی و
 بقوه گرامی از قدیم توابع ملتان است از شش از جمله شش اکنه است که رای ساهیکسی بن شهیر س غلام شاه
 آنرا بر عایعون محمول حکم انباشتن خاک فرموده بود تا از ارتفاع یافتند بر در و موران بنا تا منهدم کنون
 از بهفت موضع به موضع جمله او چه کبلان او چه مخدوم جلال جهانیان و او چه غلبه بر ابراهیم آباد و چه تشبیه آنکه زمین
 بلند از درج اهل الله و پیچ رسیدگان فدک است از متوطنان ش عید الحمید که بن جعفر الملقب بالموید
 من السواد که در ذکر ملتان گذشته بقدم بزرگی استغنی از او صفت زمانی بحکومت آن خطه کامل
 قامت رشده بر افراخته و گرد و خاندان کرامت و بفرط رشده متاثر زبان اول محمد و شیخ عید القادر
 ملقب بعید القادر ثانی و کدی شیخ محمد بن سبزه میر بن سید علی بن سید سواد بن سید احمد بن صغی الدین

بن سیف الدین عبد الوهاب بن سید السادات عوث الثقلین شیخ عبد القادر جلیانی علیہ السلام جامع علوم
 منقول و محقول واقف بحال مزاج و اصول عارف با قدر از کمال شایخ مند است و در او چه ششتر بار چه
 گیلانی وارد شده هیچ کثیر از کفار و عصاة بشر است اسلام فتنه ساخته و در آن شکوه و رفیعته الاولیای از
 شیخ عبد الحق قادری و بهلوی نوشته که شیخ در اخبار الاحباب گفته است شیخ عبد القادر ثانی در
 ولایت و ارث حقیقی حضرت عوث الثقلین بوده اند و در اولادش ولایت و عزت و شرافت حسب
 تواریخ سائر مذکور همان بقعه میمون شیخ زین العابدین زینت عباد و زیبا اهل ارشاد و اولاد
 مخدوم مذکور حاضر مرزا شاهن ارغوان است شیخ ابراهیم طویل چند از اجل خلفای مخدوم
 مسطور حاضر شیخ زین العابدین مذکور بضرط کرامت شهرت است شیخ منقادری و پسرش سید
 شکر الله عرف شیخ بهبه قادری پشتاپشت بجناب حضرت عوث الثقلین سید سید باقر و حواهر
 الاولیای ازین پدر و پسر روایات غریب نوشته سید کنج بخش ولد سید عبد القادر اکنون نشان بزرگی
 و نشان بزرگی شکی صدر خلافت جد بزرگوار است بنا بر عدم دریافت تمام احوال اولاد آن مخدوم
 بهمین آسانی اکتفا شده اگر چون الهی واقف اصل حال آن سلسله علیه گرد و انشاء الله در نوشته
 می افزاید و در ضمن اگر صاحب توفیق موفق این سعادت شود و سه توفیق دویم حضرت مخدوم
 جهاننیا نام نامی آن معدن کمال سید جلال بخاریست جد متبرکش از بخاری هندوستان آمد سید
 جلال بزرگ چون بهستان رسید با شیخ بهاء الدین اشنائی کرده ایشان چهار یا ندر رسید جلال و شیخ
 بهاء الدین و سید عثمان مروندی و شیخ فرید سید جلال بزرگ بخاری چهار فرزند بود سید علی سید
 سید محمد عوث سید احمد کبیر سید احمد کبیر را دو پسر آمد یکی مخدوم سید جلال جهاننیا و دویم سید را جو قال
 هر دو از اجله اولیای اند اگر چه مخدوم جهاننیا را تربیت ظاهری و باطنی پدر ایشان نمودند اما
 مرید شیخ رکن الدین شده اند و ایشانرا مخدوم جهاننیا بسبب آن گویند که روز عید بر من
 شیخ بهاء الدین رفتند و التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهاننیا کرد
 عیدی تو همین است چون برو شیخ صدر الدین رفتند همین را شنیدند پس وقتی که بر دن آمدند
 همه کس نشانرا مخدوم جهاننیا خواندند و ارق و کرامات از آنحضرت موقوف احصا ظهور یافته
 و گفته که در که بودند با امام عبده اشترای منی محبت می ورزیدند از که مزاجت کرده بدین رسیده

از شیخ

از شیخ نصیر الدین جلیغ دهلوی حزه خلافت پیشیه یافته با وجه آمده در سن هفتصد و هشتاد و پنج هجری
درگذشتند در من گرامی در او چه مطاف اهل الله واقع شیخ برهان الدین قطب العالم فرزند بختیار
مزدوم جهانیان است در اولادش اکثری بزرگان صاحب حل عالم علوم ظاهر و باطن وجود
می یابند چنانچه در ذکر گجرات مرقوم گویند سید برهان الدین شیخی حقیقه تپید بر خاسته چون شب
نار یک بود بان ایشان بچوبی رسیده آزار یافت و می بودند که این سنگ است یا آهن یا چوب
چون صبح شد مردم آنرا دیدند و شنیدند که از زبان مبارک برآمده آن چوب پاره سنگ پاره آهن
و پاره چوب نیست اصلی بود در اشکوه در سفینه الاولیا نوشته که امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است
آن چوب شش تمبر سه شکل مذکور زود اولادش در احمد آباد گجرات موجود است و فات ایشان در سن هشتصد
و پنجاه هجری مدت عمر شصت و هشت سال قبر در موضع بتوه مصفا احمد آباد گجرات موجود است
وفات ایشان در سن هشتصد و پنجاه هجری است سلطان محمود ناصر الدین ولد محمد دوم جهانیان رسید
و انی کاشف اسرار کانی جهات مریدان زریه سید فیض الله ولد سلطان محمود ناصر الدین بخش نغز
ابو صرف سلوک آگاهی بود سید اسماعیل ولد سید فیض الله مذکور بر راه آباخوش آشنا برآمده سید راجو ولد
سید اسماعیل سالک سبیل هدایت گذشته سید ابراهیم ولد سید راجو غلیل راه خدا برآمده سید قطب الدین
پسر سید ابراهیم قطب سمائی ارشاد و ورشد بوده سید فضل الله ولد سید قطب الدین صرف فضل خدا بوده
پیشش سید نظام الدین ولدش سید راجو هر یک صاحب آیات با سوره گذشته سید حامی سید پسر سید
راجو و پیشش سید شکر الله پیشش سید داود و پیشش سید عثمان در سلک ارباب عرفان بفرشته شد نظر
سید باقر بن سید عثمان مذکور نبه شیخ بهنو قادری مذکور مصنف ساله باقر الانوار است و هم در
در بلده او چه میان اعتکاف از حضرت رسالت شنید که یا ولای من قرا اللهم انک تعلم ذنوبنا ما نعلم
بعد کل صلوة احد عشر مرآت قضا الله تعالی کل حاجه من الدنیا و الآخرة ایضا در بیت و نیم شهر
رمضان سنه یک هزار و هفتاد و هجری آنچه از جناب مصطفوی شنیده در جواب اولیا آورده سید محمد مراد و
سید و ایام هر دو برادران سید باقر ولد سید عثمان مذکور صاحب حالت نیک گذشته سید جلال علی الله
لقب بن سید داود بخاری مذکور هم سید باقر و سید محمد مراد و سید و سایه برکت منهای جد بزرگوار
صاحب حال فعال برآمده مرید و بیت شیخ ابوطالب که نصیبی موفور از معرفت اندوخته بود

سید نیر شاه از اولاد مخدوم جهانیان صاحب سجاوه جد بزرگوار بفرادان رشد و امتیاز گذشته اکنون
 سید ناصر الدین چراغ آنمخل و جانشین اجداد برابر مرجع معتقدان در کمال استیسی است سید را جو
 قتال بن سید احمد کبیر بن سید جلال بزرگ بخاری طرفه جلال و عزیز کمالی داشته در شاننش
 هر چه نوشته آید کم است از خدمتش جماعه کثیر استغید بهره کمال شدند منجمله عارف اسم بهسمی که اصلش
 از بلوچ سند است قاضی نور احمد در مجالس المؤمنین و پیرا و سبک جال با حال نوشته و میر عبد الرشید
 در منتخب التواریخ خود شعرش شاهد لغتگی معنی جانور ابلق آورده سید علی اکبر بن سید حامد قتال از اولاد
 سید را جو مذکور مصنف فوائد البخاری از جمله راویان جو اهل اولیا است شاه عیسی عبد الوهاب از اولاد
 مخدوم جهانیان در اوچه مزارش مطاف اهل الله واقع سید چراغ شاه صاحب سجاوه شاه عیسی مذکور
 معاصر عبد میان نور محمد بود و باستخلص داد و پو تر تا آمده اعزاز و انی یافت به بزرگی اتم موصوف
 گذشته سید اسماعیل بخاری ساکن اوچه میر محمد باقر مصنف جو اهل اولیا از دور و اینها کرده
 وی از اجتماع است که میر مذکور شانرا و حضور پیغمبر دیده و لک سید عبد الرزاق و جد سید عبد اللطیف
 ساکن سوستان که جد مادری محرر الحروف سید عبد اللطیف نام عرف سید هبتومی شود و بجای خود
 ذکر رود اراده خاطر آنکه ذکر این خاندان بترتیب بزرگواران صاحب سجاوه داخل این نوشته تنقیح
 نماید اما آنچه در وقت کتف یافت آسامی برحق و وجوه مذکوره بی ترتیب مندرج شده است سید
 از کرم عمیم ایزد تعالی و تقدیس که بران تهناد است اهل برسد و با کسی از اهل توفیق برین ذکر حمید
 ساک طریق تحقیق شود شیخ نجفی اچیشی می کرامت و تقوی جانشین مخدوم جهانیان بزرگی
 اتم دارشاد کمال زیت مزوده شیخ ضیائی صاحب کمال فیاض مریدان فیضیاب انوار
 مخدوم جهان و از کمال مریدان بوده شیخ فضل الله بن ضیاء الدین العباسی مرید مخدوم جهانیان
 و منسک زمره ارباب عرفان و ایقان است شیخ حماد قریشی شارح ایار باب ارشاد و ایقان
 مرید مخدوم جهانیان بود شیخ جمال و ریش اوی صاحب حل و قال مرید مخدوم جهانیان سید جلال است
 شیخ اسماعیل عالی قاضی ابوالخیر و قاضی عبد الرحمن اجل اوچه اند و معاصر مرزا شاه حسن خاچه
 بشفاعت ایشان سو شیخ زین العابدین شیخ ابراهیم مذکورین مرزا از قتل اوچه گذشته شیخ شجاع
 بخاری داماد حسین لانگاه حاکم ملتان میان سجن صدیقی داخل زمره عرفای باویر و تقویت پیشش